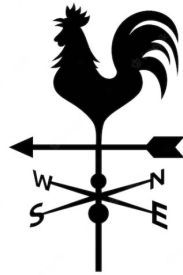


SUPER FORECASTING

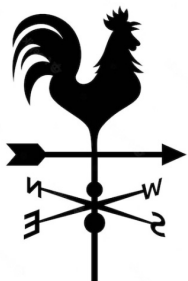


THE ART & SCIENCE OF PREDICTION

A manual for thinking clearly in an
uncertain world

**PHILIP TETLOCK &
DAN GARDENER**

Part 3



خلاصه کتاب

هنر پیش بینی

راهنمایی برای تفکری واضح در دنیای نامطمئن

فیلیپ تتلاک دن گاردن

قسمت سوم

قسمت سوم

در این قسمت می‌خوانیم:

آیا آدمهایی که اطلاعات طبقه‌بندی شده‌ای ندارند میتوانند به خوبی متخصصان و پیشگویان برتر پیشبینی کنند یا خیر؟
در کمال ناباوری جواب تحقیقات انجام شده بله است...

در بخش دوم خواندیم که آگه‌ی‌ی‌ه روزی برسیم به یه دقت خاصی در اندازه‌گیری، قطعاً مساله پیشبینی آینده سیستم به طور کامل حل نمیشه، برای همین است که پیشبینی‌های هواشناسی نهایتاً تا دو سه روز قابل اعتنا هستند، هرچقدر هم ما تعداد ایستگاههای هواشناسی رو بیشتر کنیم و هرچقدر تعداد اندازه‌گیری‌ها را زیاد کنیم، باز هم از یک جایی به بعد دیگه آینده قابل پیشبینی نیست، همه سیستم‌های پیچیده این ویژگی رو دارند.

امروزه ما میدونیم که سیستم‌های زیست‌شناختی هم به همین منوال هستند، سیستم‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم این ویژگی رو دارند، البته این به این معنی نیست که ما اصلاً پیشبینی نکنیم و هر پیشبینی برای آینده انجام بدیم بی فایده است، بلکه بخش عمده‌ای از زندگی ما قابل پیشبینی هست، شما ممکنه هر روز سر یه ساعتی سر کار برید و دقت و پیشبینی خودتون رو در کارهاتون بیشتر کنید و حرف این کتاب این هست که در مسائل دیگری هم میشه پیشبینی کرد و یک سری اقدامات انجام داد تا دقت پیشبینی رو بالا برد؛ این همون آزمایشی هست که روی پیشگوهای مطرح دنیا انجام شد تا بفهمند چطور دقت پیشبینی رو بالا ببرند.

پیشبینی باید روشن و دقیق باشد و شرایط پیشبینی بایستی دقیق مشخص شده باشد وگرنه کلی‌گویی در خصوص یک پیشبینی به درد نمی‌خورد، اگر کسی بخواهد حرفی بزند یا نظری بدهد باید دقیق و شفاف صحبت کند، نظر و پیشبینی که دقیق نیست به درد کسی نمی‌خورد؛ اما دقت پیشبینی رو چطور اندازه بگیریم؟

برای این که شما بخواهید حرف گزارشگر هواشناسی رو پیشبینی کنید و ببینید که چقدر دقت داره بایستی پیشبینی هر روزشان رو ثبت کنید، اون وقت بعد از چند ماه، تعداد زیادی پیشبینی دارید که میتونید درست بسنجید، مثلاً میتونید ببینید

از بین همه روزهایی که گفته ۷۰ درصد احتمال بارندگی هست، چند روز بارندگی داشتیم، ۷۰ درصد شده! اگر ۷۰ درصد مواقع بارندگی رخ داده اون وقت میتونیم بگیم دقت پیشبینی بالا بوده؛ در این آزمایشی هم که انجام شده دقیقاً همین کار رو انجام دادند، مکرراً پیشبینی‌های این تحلیلگران رو بررسی می‌کردند تا در انتها بفهمند چقدر پیشبینی‌هاشون دقیق بوده، چون که صرفاً با سنجش یک پیشبینی یا تحلیل نمی‌توان به میزان دقت یک پیشبینی پی برد.

با این اندازه‌گیری‌ها آقای تتلاک متوجه شدند که به طور متوسط دقت پیشبینی بیشتر این تحلیلگران ۵۰ درصد هست. این سوال در ذهنمون پیش میاد که آیا آدمهایی که اطلاعات طبقه‌بندی شده‌ای ندارند میتونند به خوبی متخصصان و پیشگویان برتر پیشبینی کنند یا خیر؟

در کمال ناباوری جواب تحقیقات انجام شده بله است، در آزمایشات انجام شده فهمیدند که پیشبینی یک گروهی از آدمهای معمولی حتی از این متخصصان و تحلیلگران دقیق‌تر هست؛ به طور محسوس هم دقیق‌تر هست. کیا مثلاً؟ مثلاً یه برنامه‌نویس بازنشسته، روزی یکی دو ساعت لب تابش رو باز می‌کرد و با خواندن اخبار در جاهای مختلف فکر می‌کرد، تا بفهمه مثلاً قیمت طلا در بازار رسمی لندن از این عدد تا آخر سپتامبر بالاتر میره یا نه! اما چطوری؟ چطوری میشه که یه استاد بازنشسته دانشگاه یا یک برنامه‌نویس و خیلی افراد باهوش دیگه در صورتی که انتظار ازشون نمیره بتونند در مورد موضوعات اقتصادی، سیاسی و سهام و... بهتر از متخصصان و تحلیلگران خبره پیشبینی کنند، کسانی که سال‌ها دانش و تجربه در این زمینه دارند...

وقتی آقای تتلاک و همکارانشون اومدند نتیجه آزمایش رو نگاه کردند، کنترل کردند تا بفهمند این دسته آدم‌ها چطور آدمهایی هستند، ترکیب این آدمها رو که نگاه کردند دیدند که این دسته، آدمهای معمولی و متوسط نیستند، هوششون و دانششون از متوسط بالاتر هست اما هوش و تحصیلات نمیتونه دلیل اصلی خوب پیشبینی کردن باشه، باهوش بودن یا تحصیلات خوب داشتن تا یه جایی شما رو تو لیگ پیشبینی بالا میبره اما از یه جایی به بعد این کافی نیست! لازم هست ولی کافی نیست...

اون مساله ای که نکته مهمی است در نوع و شکل فکر کردن این دسته از آدم هاست
نه در قدرت فکر کردنشون یا سرعت فکر کردنشون...
سعی کنیم نوع فکر کردنمون رو بهتر کنیم... اما چطوری؟
نتیجه آزمایشات نشون میده اون گروه متخصصی که نتیجه پیشبینی هاشون بدتر
از دسته معمولی آدمها در اومد در مورد پیشبینی هاشون نظر کارشناسی و تخصصی
داشتند تحلیل داشتند و از این مهمتر فکر کردنشون رو حول یک ایده مرکزی شکل
می دادند، هرکدوم یک محور فکری داشتند...

ادامه دارد...